

نقد وارداتی

نقد، آنگونه که در کتب و مقالات آمده، عبارت است از بررسی نقاط ضعف و قوت یک اثر یا تمییز و تشخیص سره از ناسره.



دکتر فرشید ابراهیمیان: نقد، آنگونه که در کتب و مقالات آمده، عبارت است از بررسی نقاط ضعف و قوت یک اثر یا تمییز و تشخیص سره از ناسره. چنان که از تعریف فوق برمی‌آید، منتقد باید برای ارزیابی یک اثر متر و میزانی داشته باشد تا به کمک آن بتواند به آنالیز صحیحی از اثر دست یابد.

از این رو، می‌توان گفت که نقد، اندیشه‌ای سازمند و نظام‌مند است و متر و میزان منتقد به مثابه همان محکی است که طلاسازان از آن استفاده می‌کنند تا طلا را از مطلا تشخیص دهند. پر مسلم است که این محک، معیار، اندیشه یا به تعبیر صحیح‌تر ایدئولوژی و نوع نگاه منتقد به هستی و جهان از طرفی و انسان و جامعه از سوی دیگر است. لاجرم چنان که بعضی از فلاسفه گفته‌اند، نقد ملازم فلسفه و به تعبیر «#کروچه» فرزند آن یا عین استتیک (زیبایی‌شناسی) است.

یکی از عوامل عمده‌ای که موجب گسترش و تعالی نقد در جامعه غربی شده، همین درهم‌آمیزی نقد و فلسفه بوده و تنوع آن هم وابسته به همین علت است. ربع آخر قرن نوزدهم به بعد جامعه غربی یک‌بار دیگر مورد هجوم تفکرات فلسفی، بعد از دوران یونان باستان واقع شد که موجبات پیدایی شیوه‌های مختلف نقد با پس‌زمینه‌های فکری متفاوت را فراهم کرد؛ مانند نقد ناتورالیستی، رئالیستی، نقد اکسپرسیونیستی، نقد پوزیتیویستی، نقد مارکسیستی، نقد مدرن، نقد پسامدرن و انواع نقدهایی که به‌ویژه از دهه 1960 به بعد به‌طور سرسام‌آوری در حال تغییر و دگرگونی بوده‌اند (تا آنجا که هر دهه‌ای نقد خاص خود را طلب می‌کرده است).

این دلیل محکم و مستدلی است بر تغییر و دگرگونی نگاه انسان غربی به جهان تحت شرایط تاریخی خاص. در حقیقت، چنان‌که اصحاب فلسفه و نقد بر آن اشراف دارند، هر یک از این اندیشه‌ها خود نقدی بر تفکرات فلسفی پیشین است؛ مثلاً زمانی که دکارت شک دستوری خود را وضع و تدوین می‌کند، در واقع، از طریق آن درصدد نقد و به چالش کشیدن اندیشه‌های ماقبل خود و به‌طور مشخص تفکرات اسکولاستیکی یا اندیشه‌های ارسطویی، بطلمیوسی و کاتولیکی، بوده و اصالت آنها را به‌عنوان تفکرانی که قادر به اداره امور فکری جوامع پس از رنسانس باشد، مورد تردید قرار می‌دهد. نقد خرد (کانت) نیز دقیقاً از همین ویژگی برخوردار است؛ چرا که از منظر کانت، خرد هندسی دکارتی و نیز تفکرات آمپریستی تجربه‌گرایی قادر به تبیین جهان و انسان و لاجرم امور مرتبط به آنها نبوده، شناختی کافی و وافی از هستی، انسان و جوامع انسانی به دست نمی‌دهد. لیکن نکته بسیار ظریفی که در راستای این کلام از مرتبتی والا برخوردار است و بستر و زمینه اصلی تمامی این اندیشه‌هاست، مسئله زمان و ضرورت تاریخی و حرکت روند تاریخ در این بستر زمانی است.

بدین معنا که بروز و ظهور این افکار و اندیشه‌های منتقدانه که تأثیر ژرف و شگرفی بر پیدایی سبک‌ها و اسلوب‌های مختلف نقد هنری برجای می‌گذارد، مقطعی از زمان و برهه‌ای از تاریخ است که حدوث آن تحت‌تأثیر عناصری از فرهنگ، اجتماع، اقتصاد، سیاست و تولید، در شرایط درخور زمانی است (این زمان تفکر عقلی با پشتوانه‌های هندسه فضایی است) که دست در دست یکدیگر گذاشته، جریان نقد اجتماعی را که منبعث از فرایند نقدهای فلسفی است، شکوفا می‌سازد.

شرایطی از زمان که مبتنی بر دستاوردهای جنگ‌های صلیبی و برخورد با تمدن اسلامی و ایجاد شک و تردید در اصالت‌های اندیشه اسکولاستیکی (به‌واسطه جهل و عقب‌ماندگی کشورهای اروپایی) از طرفی و دستاوردهای نجومی اندیشمندانی چون کپلر، کپرنیک و گالیله که آنها نیز ملهم از منجمان اسلامی بودند از سوی دیگر، موجب تضعیف مناسبات و اصالت ساختارهای فئودالی و نظام ارباب رعیتی و بنده‌واربودن انسان که در راستای همان شک رنسانسی قرار می‌گرفت، شد؛ زمانی که می‌توان از آن به‌عنوان زمان تفکر عالمانه و عقلی یا زمان اندیشه هرمنوتیکی یا تفسیر و تأویل آزاد جهان و انسان و وظایف و مسئولیت‌های او در قبال آنها یادکرد؛ زمانی که هرازگاهی در تاریخ از دایره معمول و متعارف خود خارج شده، در راستای حرکت نوین خود قادر به پیوند عناصر درونی و تعیین جهت آنها می‌شود. آنگاه که از اوایل قرن هجدهم تا سال‌های نخستین قرن بیستم این زمان بر همه شئون زندگی انسانی غربی حاکم شده، تبلور ضرورتی تاریخی است و نه تاریخی که ضرورت تبلور زمانی می‌یابد.

آنچه از آغاز قرن بیستم تا به امروز، ساختار تاریخی جدید دنیای غرب مسئله زمان ما کرده است؛ یعنی دورانی کردن زمان بنا به خصلت ساختارهای امپریالیستی؛ ساختاری که سبب سرگشتگی و گمگشتگی انسان امروز شده و وی را در پهنه و عرصه زمان به حالت تعلیق درآورده است؛ همان تعلیقی که هنر، اندیشه و نقد وی را نیز شامل شده است.

تا آنجا که می‌توان گفت بدین اعتبار زمان، در ساختار تاریخی پس از استقرار بنیادهای امپریالیستی گم و بی‌هویت شده، بحران هویت پسامدرن را رقم زده است؛ بحرانی که از انسان چیزی جز توده‌ای از رگ و گوشت و استخوان و چربی باقی نگذاشته است؛ بحرانی که ناشی از فقدان توجه او به مجموعه عوامل و خیل اجتماعی و پیوند دیالکتیکی آنها در بروز حوادث و رویدادهاست، چرا که انسان سرگشته و پرتاب شده به هستی یا معلق به تعبیر (#171؛ بکت) که حرکتی دورانی (یا معیشتی و روزمره) دارد و مجالی برای تعقل در زمان تاریخی نداشته لاجرم به ضرورت تفکر درباره آن هم نایل نمی‌شود.

بدین‌سان، زمان و تاریخ (به تعبیری که ذکر آن رفت یعنی پیوند دیالکتیکی عناصر درون تاریخی) نقش تعیین‌کننده و بسزایی در پیدایی تفکر منتقدانه و ظهور اندیشه‌های مختلف آن دارد. از این‌رو می‌توان گفت که نقد در گذشته کشور ما، به دلایل متعددی چون تفاوت شیوه تولید و به تبع آن حاکمیت نظام‌های سیاسی توتالیتر پیشین و فقدان اندیشه و تفکر مستمر فلسفی و نبود فضای بحث و گفت‌وگو، یا همان دیالوگی که پایه و محور اصلی هر درام و برادر توأمان او نقد است، به‌رغم وجود ستاره‌های تابناکی چون حافظ، مولانا، فردوسی، عطار، سعدی، نظامی، ناصرخسرو، صائب و دیگران که بر تارک آسمان ادب هزارساله آن، درخشانده‌اند، در هیچ زمان و برهه تاریخی از جایگاه و پایگاه درخوری (با وجود تلاش‌های متفکران بزرگی چون ابن‌سینا، ابن‌رشد، ابن‌خلدون و ابن‌عربی) برخوردار نبوده است.

در حقیقت باید گفت که نقد نیز مانند پدیده‌های دیگری چون تئاتر (به معنای امروزی آن)، پدیده‌های مهاجر و وارداتی و لاجرم بیگانه با ساز و کارهای اجتماعی و خاستگاه سیاسی فکری جامعه ایرانی، پیش از انقلاب اسلامی است، چرا که اندیشه و فرزند او نقد (چنان که پیش از این گفته شد) مستلزم فضایی آزاد از طرفی و بستر مطلوب زمانی تاریخی برای رشد و تعالی از جانب دیگر است که این هر دو به‌دلیل وجود سیستم‌های سیاسی توتالیتر پیشین از زمینه مناسب و مساعدی برخوردار نبوده است و بنابراین نقد نیز همان راهی را طی می‌کند که دیگر پدیده‌های وارداتی پشت سر گذارده‌اند؛ یعنی آرام آرام از محتوای اساسی و راستین خود تهی شده جز پوسته بی‌خاصیتی از آن باقی نمی‌ماند.

لیکن بعد از انقلاب اسلامی با توجه به شرایط خاص زمانی و تحول تاریخی در همه ابعاد، و از جمله وضعیت مالکیت وسایل تولیدی (به‌عنوان عامل زیربنایی و نیز دگرگون شدن شیوه تولید از آسیایی بودن صرف به سمت مناسبات غیرآسیایی یا به تعبیر صحیح‌تر متعادل‌کردن آن شیوه‌ها از طریق امحای سیستم خان‌خانی و نیز رها شدن نیروهای مختلف فکری از بند دسپوتیسم چند هزارساله) فضای کم‌نظیری فراهم می‌شود که در آن تفکرات مختلف مجال رشد یافته، تضارب‌آرایی را موجب می‌شود که در طول تاریخ این سرزمین هرگز سابقه نداشته است.